

متن پیاده سازی شده جلسه چهل و سوم خارج فقه القضا 22 آذر 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد
اصولا از قرآن و ادله ي ديگر به را حتي استفاده مي شود که انسان در حصار است. انسان رها نيست. در حصار فرشتگان رقيب
عتيد، در حصار اعضا و جوارح و پوست خودش است. اين باور که انسان در حصار است حداقل پنج اثر دارد براي هر انسان
فکوري.

1- مي ترسانند. ترس براي انسان هاي متقي است و در اين جا نترسيدن جهالت است.

2- اميد مي دهد. چون انسان مي داند هيچ اسقاطي ندارد. هيچ چيزي مخفي نمي ماند. نظام تشويق اميد آفرين است. بهترين
نظام تشويق همين است که گفته شود انسان هر کار خير و شري انجام دهد ثبت مي شود.

3- مي سازد انسان را، مهذب مي کند.

4- احساس خستگي نمي کند. خستگي را خسته مي کند. انسان وقتي احساس کند هيچ کار او از بين نمي رود آنچه که براي
ديگران خستگي مي آورد براي او مي شود عادت مطبوع نه تحميل مضمئنکننده. مطالعه و تحقيق و دفاع از دين مي شود براي او
لذت. چون مي داند که هدر نمي رود. مي داند که امام زمان راضي است.

5- هميشه متصل است. هيچ گاه رابطه را قطع نمي کند با مبدأ اعلا، با مجاري فيض. مثل لامپي که متصل به منبع است. ما هم
بايد با کليد دو رکعت نماز براي امام زمان با کليد دفاع از دين امام زمان به امام زمان متصل بشويم. چنانچه امام زمان هم به
خدا متصل است. مادامي که گيلاس با همان چوب باریکش به درخت متصل است همه ي عوامل در جهت رشدش در تلاش
هستند، باد باعث تراوتش مي شود، آب باعث رشدش مي شود، آفتاب به او پختگي مي دهد اما به محض پاره شدن آن بند، آب
باعث گنديدگي آن مي شود، باد باعث پلاسيديگي مي شود، آفتاب باعث پوسيدگي مي شود. بنده بودن يعني محض ارتباط با خدا
و به محض ارتباط با خدا و ولي خدا پول و قدرت و شهرت و زيبايي ايزاري مي شود براي کمال انسان. برخي از انسان ها با
پول عمل صالح انجام مي دهند، برخي با شهرتشان، برخي با قدرتشان و ... اما همين ها ممکن است باعث فساد شود. هميشه
انسان بايد متصل باشد.

اميدواريم خداوند متعال کمک کند بتوانيم ارتباطمان و ولايمان را با خدا قطع نکنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

آيا مي شود براي تصحيح قضاوت به قاعده ي الزام تمسك کرد؟ يعني بگويم يك قاضي شيعه مي تواند در دادگاه آلمان قضاوت
کند از باب قاعده ي الزام، مثلا دو شهروند آلماني مي آيند قانون آن جا را به حکم شهروندي پذيرفته اند و اين قاضي هم به حکم
قاعده ي الزام بين آن ها با همان قانون خودشان حکم مي کند بنا بر اين که بگويم قاعده ي الزام اختصاص به سني ها ندارد، به
سايير فرقه ها توسعه داده مي شود.

به نظر ما اين استدلال مخدوش است. براي اين که قانون الزام معنا دارد، حد دارد. قانون الزام اين است که مثلا قاضي شخص
مقابل را ملزم کند (يعني عليه او استفاده کند) طبق معتقد او مثالي هم که مي زنند اين است که يك سني مي آيد مي گويد من زلم

در يك مجلس سه طلاقه کرده ام و حالا هم پشیمان شده ام و رجوع مي كنم، مي گويم فايده ندارد مي گويم چون تو سني هستي، سه طلاق را در يك مجلس قبول داري، زن شما سه طلاقه شده است و به حكم قرآن بايد محلي ببايد اين مي شود قانون الزام. اگر يك زن سني آمد و ادعای ارث کرد، در جايي كه عصبه هست، مواردی كه سني ها مي گویند عصبه ارث مي برد مثل بخشي از سهم دختر را مي توانيم ارث را به دختر سني ندهيم و به عصبه اش كه مثلا شيعه هست بدهيم. الزام اين است. الزموم، عليه آن ها استفاده كنيد بما الزموا به انفسهم نه اين كه با آن ها تعامل كنيد به اقتضاي باورهاي آن ها كه نتيجه بگيريم پس بنا بر اين بر اساس قانون آن ها براي آن ها داوري كنيم براي تعامل. پس بنا بر اين از قانون الزام در مي آيد كه در يك مواردی قاضي شيعه بتواند بر اساس فقه سني قضاوت كند ولي در خيلي از موارد هم نمي شود از آن استفاده كرد.

بيان منع (قاضي نمي تواند قانوني را كه نمي تواند مستند حكمش قرار دهد):

وقتي اين قانون مشروع نيست (فرض اين است كه مشروع اقتضاي فقه اماميه است و اسلام هم در فقه اماميه درست است، وقتي غير از اين است و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون، فاولئك هم الظالمون، فاولئك هم الفاسقون يا انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله، نكته ي لطيف اين است كه قرآن نمي گويد بر خلاف قرآن حكم نكنيد، بر خلاف احكام خدا حكم نكنيد، اگر اينطور گفته بود در خيلي از موارد شك مي كرديم و مي گفتيم چون نمي دانيم بر خلاف است يا نه اشكالي ندارد، مي گويد بايد بما اراك الله حكم كني، بما انزل الله حكم كني يعني موافقت لازم است نه اين كه مخالفت مانع است پس اگر شك هم كند نمي تواند داوري كند).

الحمد لله رب العالمين